

و معاصی صرف نموده چه یار که این مطالب ارحمن را توان حضور نمودن
 سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقعیت آنست اینقدر
 می یابد که با وجود این همه ناقابل و معصیان سرے و نشاء در نما و او دوست
 نهادند که مستوع را از حقیقت آن کماهی اطلاع ندهد و او اندام هواره
 و آن نشاء خود است و همه وقت عاشقیها بیست در میان دارد بلکه آن سر
 نزد مستوع آن انکار نیز محبوب است امید از الطاف بے غایات است
 العطیات آنکه آنستنی کما هو در ظهور آید و از سر پهلانه کشد و از قوه بفعل آید
 و ما فو لک علی التدریج نیز پروردگار این محبوب زندان و نیار از حبس شکست
 بخش رو این مرغ شکسته بال را از قفس وارسان تالیه مزارحت اغیار
 ستملک آن نشاء بل نشاء آن باشد آنه قریب مجیب است
 مکتوبه اللطیف مخفی نماید که حضرت ایشان را رضی اللعنه غیر ازین سه
 فرزند که ذکر شریف شان سبق ذکر یافت فرزندان دیگر بودند و مستند
 یکی شیخ محمد فیض بود و دوم شیخ محمد علی رحمة الله که در زمان حضرت ایشان
 با رفاقت برادر عظیم قدس ستره سفر آخرت اختیار نمودند و احوال ارحمن
 دستعدا و بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی اللعنه
 عنه در ضمن احوال مخدوم زاده بزرگ مذکور است و باعث تسمیه آن
 مخدوم زاده بمحمد علیسه آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت
 علیسه علیه السلام بحضرت ایشان ظاهر شده فرموده اند که در قایه شما
 پسرتولد خواهد شد مسیله بنام ما گردانید و دیگر محمد اشرف که در حین
 شیر خواری که نیز و ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود و دیگر شاه محمد یکجا
 است طول الشجره اصغر اولاد حضرت ایشان است این مخدوم زاده

را شاه ازان لقب است که خدمت شاه سکندر قاضی رحمه الله
 که سابقاً ذکر حال او محرک شد تا نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
 صاحبزاده بر خوردار داشت و بشیوه القاب اجداد و امجاد خود این فوج العیون
 را شاه خوانده بود و وجه تسمیه ایشان به سبب آن بود که پیش از ولادت آن
 مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه نامش مذکور شد که در غایت توپیر
 آید بکلیه اسمک یعنی نام تراننده دارد و چون متولد شد بان مناسبی شایسته
 بان نام مسمی گردید و همواره از سوسوفطرت و علو استعداده آن قرة باصره
 ولایت خراسان راوند تا آنکه این نور دیده بین تربیت حضرت ایشان سن
 هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و در آن سن کودکی از تحصیل علم
 رغبته و محبت دیدی می شد و باوستادش رابطه مشاهده می گشت که از هیچ
 طفل کس ندیده و نشنیده و وقتی که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
 نمودند بعضی خادمان این مخدوم زاده دوسه منزل باستقبال آوردند چون
 ایشان را ملازمست نمود و معلوم کرد که بنا بر سبب آنحضرت بعد از سه چهار
 روز بسرهند خواهند رسید و التماس رخصت سرهند نمود حضرت ایشان
 فرمودند باین بهم تعلیل رفتن چیست مگر باز ایاد کرده بعضی رسانید که درین
 چند روز در سبق من طویل پیرو و وفلان شرکاست من از من میگذرد و نیز
 او ستاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
 آنرا چرا چنین نبود که از طبقه علمای است و از خاندان حفاظ و صلحی اختصاص
 فرمودند و در بلد اجمیر که حضرت ایشان را فریب ایام ارتحال معلوم گردیده
 بود و در آن فرمودند بخاطر آنکه محبیبی نیز چون برادران خود ازین نسبت
 بهره ور گردانیده باید کرد که او طفل و معاملة اهل باس نزدیک این بگفتند

و از بس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس
 از تمامی حفظ قرآن بین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه منقول و
 چه منقول با خرسانیدند و با استحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله
 و نشر علوم بر نصاب افتاد و واقفانه اقامت دارند و بر طریقہ انقطاع و تمیز و
 آزادی و بی تعلیمی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنته سنیہ
 و رعایت این طریقہ علیہ بوجه اوفیستقیم و مستقیم اند چنانکہ آثار نجابت و
 وراثت نسبت معنویہ بر حسین مبین شان شاہد عدل است علی ایشان
 از قامت و رفتار و چشم و ابرو و پوال بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلایل
 قبول آن مخدوم زاوہ آنست کہ نمیرہ حضرت خواجہ باقی باللہ دختر خواجہ کلان
 خواجہ عبید اللہ سلمہ اللہ و ابقاہ و رجبالہ کجاح آن گوهر صدق و ولایت مسلک
 گردیده است و با وجود نسبت معنوی بہ نسبت صورتی نیز شرف امتیاز
 یافتند امروز کہ سال عمر آن بر خوردار بہ پانزده رسیدہ مطول میخوانند امید
 کہ در عالم ظاہر و احوال باطن چون برادران کامل گردند و حضرت ایشان را
 شبہ صبیہ بودیکے در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع در گذشتہ دوم کہ
 بہ سن پانزده رسیدہ بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
 صاحب احوال و کشف بود و حضرت ایشان را بوی عطوقت تمام صبیہ
 سوم در حیات و از صالحات و استلام و الاکرام فصل پایہ و ہم در بیان احوال
 خلفاست حضرت ایشان و دیگر یاران صاحب دل آن قدوہ صفا کیشان میر
 محمد نعمان سلمہ اللہ تعالی والد آنجناب خدمت شمس الدین سبکی معروف
 بمیر بزرگ اند کہ در نسبت و الا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاہیر
 بدخشان و ماورالنہر بودند و در بعض علوم نادرہ چون جفر و کسیر و امثالہا و حیرت

و مولد و مسکن و مدفن ایشان بلده کشم است از بلاد بدخشان و والد ماجد میر
 بزرگ امیر جمال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرهیزگار
 بوده اند و از شاهسیر آن روزگار و دیار کنی از قدمای آبای ایشان غریزی است
 که ایشان را امیر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکرد و انداز اثر تلاوت
 آن تلاوة عند لیبان پیرسون ایشان جمع میشد و اندک نسبت ارادت امیر
 بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش موزه و وز بوده که آنجناب در سلسله
 عشقیه صاحب حالات و کرامات بلند بوده اند و در ایشان محقق زوایا
 سمرقند جهت کفایت خود موزه میدوخته اند و خود بنا را برده اند از امیر فرخته اند
 خدمت امیر از آن پیر روشن ضمیر حکایت میکردند که روزی در جمیع
 سمرقند ایشان را وجدی در رسید که در آن وجد با وجود کبر سن ازین
 سوی منبر بدان سوی بر جستند و بیچ المی یکم شریف آنجناب رسیدند
 و حال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف آن
 و نیز خدمت امیر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کریمی قدس سره رسیدند
 و رساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را در آن رساله
 به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما
 نام فقر از اغریز و محترم داشتید حق سبحانه و تعالی شما را معزز و معظم گرداند
 خدمت امیر بسبب عارضی از وطن خود بسمقند رفته بودند بعد از رفع آن
 عارضی بوطن باز رجعت نمودند بعد از خصصت بوطن شاهزاده مشفق العلام
 و الفقرا محمد حکیم میرزا کتابت درغایت نیاز مندی امیر نوشته آنجناب بکابل
 طلب فرموده بعد از رسیدن با احترام تمام تلقی نمود بعد از انتقال سلطان
 مذکور چون حکم آن دیار یکی از منو و مقر شد خدمت امیر بدعا انتقال خود ازین

۹۷۷

لال طلبیدند و با جابت رسیدنی سنه اربع و سبعین تسع مائه خدمت
 مرشدی میفرمودند که مرابوالد خود همین اعتقاد علم و عمل بود و ایشان را از عرفا و اولیا
 نمیدانم روزی یکی از درویشان صاحب دل بمن گفت والد شما در واقعه دیدم فرمودند
 که بجز نعمان گو که چرا بهما این همه نسبت اعتقادی و ولادت مرشد میر محمد نعمان
 سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنه تسع و سبعین تسع مائه پیش از ولادت
 ایشان والد ایشان حضرت امام عظیم ابو حنیفه نعمان بن ثابت راضی الله عنه بخواب
 دیده اند که فرموده اند که از توفیق زندگی سعادت مندی متولد میگردد و او را اسمی بهم
 گردان مرشد میفرمودند هم در ایام صبی بعضی فکرها و حیرتها مرقوم میگرفت بعد
 از آنکه در خدمت فقرا و آیدم و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
 که فکرها و حیرتها نیز شبها بوده اند ازین راه در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت
 عارف آگاه امیر عبید الله بنی عشق رحمة الله علیه رسیده باشاره آن بزرگ
 زبانت نموده اند چون بهندستان آمده اند نیز از وفور شوقی که باین معنی داشته اند
 از بعضی درویشان تعلیم از کار گرفته بوده اند تا آنکه تمام توفیق تمام طالع ایشان را
 باستان حضرت ع خواجه فانی ز خود باقی بحق بقدرس الله تعالی برتر
 رسانید از ایشان الطاف بسیار دیده بزرگ و مراقبه طریقه شریفه نقشبندیه
 مشرف گردیدند و خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقرو
 فاقه تمام بسرمی بردند و از آن خوشدل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرای
 مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
 خانقاه شدت فقر میگذرانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفایت هر روز
 هر یک ستم کردم حضرت خواجه چند تن از فرومایه حجاب خود را تجویز نمودند
 درین اثنا یکی عرض داشت که میر محمد نعمان نیز در نهایت فقر و کسرت میال

حضرت خواجہ رضا ندادہ اندو فرمودہ اندایہنا جہز بدن نا اند یعنی ماحر بدن
خود را باین امور قرین نکر دانیم مرشد سے فرمودند کہ باوجود کہ دوران ایام چه
نوع قاقہا بر ماسگدشت از استماع این عنایت بر قہتار فہیم واسیدہا بسلیتم وزیر
مسجد فیروزقی خانہا بودہ کہ در قرنا آدمی آسجا سکونت نمودہ بودہ اند و از
سراقین ابابیل وغیرہ تنگی نفس لازم آن بودہ بامر حضرت خواجہ قدس سرہ
سیدی باسعلقان آسجامی بودہ اند و از اثر سکونت آسجا ہمیشہ ایشان کہ از
صالحات خداوند حالات و جذبات بودہ بخورشہ والدہ ماجدہ حضرت خواجہ
بعیادت او آمدہ اند از رایکہ کریدان خانہ ساعتی نشستہ اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجہ وانمودہ گفتہ اند کہ خواجہ من و نور دیدہ من این جماعت
کہ مرید شدہ اند کشتہ نشدہ اند آنحضرت فرمودہ اند کہ والدہ اینسا
بدعوئی نیایدہ اند کہ ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و ہم سیکر فرمودہ
کہ روزی چند بخواجہ ایات سکر یہ کہ نہ بر وفق شرح اند برین مستولی شد چہت دانکہ
کوشش نمودم مرفوع گشت ناچار قصد آن کردم کہ بحضرت خواجہ خود
قدس سرہ معروض دارم چون مسجد رسیدم نماز جماعت برپا شدہ بود من
این کرانہ صفت بودم و آنحضرت آن کرانہ صفت خواستم نظر سے بہ آن قبایہ حقیقی
کردہ احرام بندم بجزوے کہ نظر من برایشان افتاد نظر ایشان نیز برین افتاد
و ازین این نظر ان حال کہ رفع آن بخواستم از من مسلوب شد وہم سیدی
فرمودند کہ در مرض ارتحال خواجہ بزرگوار خدمتگاہ سے و بیدارے کیشب
ہن رسید آن شب نظر سے بر من انداختند کہ از اثر آن نظر مرا فرو گرفت
کہ ہر کاسے کہ از من وقوع می یافت درین اندیشہ میرفتم کہ آیا رضا اولقا
دوران باشد یا نہ چنان کہ اگر قدمی بجاسے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون بازمی گشتم سرورین اندیشه کم پیشم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و رضای ایشان بوده و شمه ازان دریای بیکران به این تشنه جان رسیده از زبان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سزه در حال حیات چون حضرت ایشان را خدمت ارشاد فرمودند و جمهور اصحاب را با ایشان سپردند و هر کدام جدا جدا طلب داشته و داع فرموده بخدمت ایشان فرستادند و ایشان را تکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در خدمت ایشان تعلیم ماکنید بلکه توجه خود را بجانب ما نمائید و ان اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن باش بقصد رضای هم پیرگی در نفوس چون رعوتها متکون بود معروض داشتم که قبله توبه من در گاه شماست هر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آقایی اندک مثل ما بنابر این کارگان و ضمن ایشان کم است و از کمال اولیا مقتدرین فال خالی مثل ایشان گذشته باشند بعد با عققاد و دست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و انهار عجز و نیاز انخسار نموده در یوزاه عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان مافی الحال چند گاه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت ایشان ما قدس سزه به دلی آمدند خدمت سیدی عرفینه مشتمل بر شکسته و لبها و غریبهها و بی نصیبیها و بی استعداویهای خود بخدمت ایشان نوشته اند و معروض داشته که مرا وسیله برحمت ایشان جز آن نیست که نسبت به اولاد سید المرسلین صلی الله علیه و سلم دارم بصدق آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالبه این عرفیه وقت رکود او فرموده اند میریدی کنی که حضرت خواجه ماضی الله عنه حاضر اند انشاء الله خواهد شد و نیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجه ما قدس سزه میرا

با ما نسبت دیگرست با بجمه سیدی را در سلک اهل ارادت داخل ساخته و کتبت
 تربیت گرفته بسر چند برده اند و مرشدیست سالها در آستان آن قدوه حق پرستان
 گذرانده دیده اند آنچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس اللہ تعالیٰ ستره
 نصیحت روی داده تصور آن مرض مرض آخرش باشد و از غایبات فصاحت شاید
 فرصت سپردن امانت خواجگان ضعیف التعمیر با اهل آن میسر نشود بران آمده اند که به
 بعضی خلص اصحاب این نسبت شریفه را القافر بایند شایان تحمل آن با جز محمد و مژده
 بزرگ خود شیخ محمد صادق علیه الرحمته و مرشدی میر محمد نعمان را سلمه لکن ندیده اند و بعضی
 احوالات که مناسب استعداد این دو عزیز بوده بر هر یک افاضه فرموده اند بعد از آن
 حضرت ایشان را صحت کامل رو داده فرموده اند سر آنکه این نسبتها درین ضعیف بشمایان
 تلف گشت آن بوده که بعضی احوالات عظیمه دیگر با مودع بوده که و زود آن موقوف
 با عطا یا اینمائی بوده بعد از چند گاه مرشدی را بس ایت طایفه بر پانچور مرضخص گردانیده آ
 و این اجازت نامه رقم زوه هو الله لا اله الا هو محمد و فضل علی نبیه و سلم علیه و علی الکریم و بعد
 فان الاخ الصالح السالک طریق اهل اللہ العارف باللہ السید الکامل محمد نعمان قضاة
 سخانه و آیات المرصاته لما دخل بتوسطه الفقیر فی سلک اراده المشایخ النقیب سیدی و سلک طایفه تم
 العالیه قدس اللہ تعالیٰ سرانهم و ظهر منه الاتمفاع للطلبة اجزیه بتعلیم طریقیه مولد الاکابر للطلاب
 و شرط الاجازة الاستقامه علی الشریعته و الثبات علی الطریق و بحقیقه و اسلام علی من اتبع
 الهدی و التزم متابعت المصطفیٰ علیه و علی الصلوات و التسلیمات دو بار سید مرشدان
 بلده محظوره رفته اند چون در آن شهر مذکور مشایخ بجمه از طریق دیگر صاحب علوم قال حال
 خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل اللہ و شیخ عیسی روح اللہ و هم این طریق
 از مرشدی تربیتی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نموده حقیقت را معروض
 داشتند حضرت ایشان مرتبه ثالثه بمشیت آن شهر امر کرده فرمودند این مرتبه مرتبه با

بر آن بود
 همان روز نام

اهل آن بود

سابق نماند انشا اللہ تعالیٰ بجانہ چون سید درین مرتبه بشهر برپا پوز صانها اللہ
 و جمیع المسلمین عن البلیات و استرور و درآمد بحسب اشارات عنایات بوعی مجلس
 ایشان آنجا در گرفت که بتحریر نگین دیده پیشد که جماعه که از دور نظاره آن مجلس میکردند
 ناگاه جذب و حالتی ایشان را رو میگرد که از غایت شکر و بی آرامی جا میپا به میکردند
 و چون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاه مشابهه میشد که سی چهل تن بر هم افتاده بودند
 و مصدوقه این مصرع سید قاسم تبریزی رحمتہ اللہ علیہ در میان شهر و در هر گوشه
 غوغای اوست و بظهور پیوسته بود تا بجائے که بعضی مریدان مشایخ عظام
 آن شهر نیز ناچار آمده داخل استفیضان شدند و بسا مفسدان بصلاح رسیدند
 و بسیار پیشیاران باو و پیغمبری و جذب پیشیدند و درین اثنا عنایت تامه از حضرت
 ایشان قدس سره بسیدی رسید اینک فقره از آنست روزی بعد از نماز
 با دعا و در حلقه یاران نشسته بود بخواست یابی خواست توحی بجانب شما پیدا شد
 و در رفع نقایس آثار که بتظری آمد گشت و اهتمام در دفع ظلمات و کدورات که
 محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کمال گشت و آنچه در آفتاب
 هدایت و ودیعت نهاده بودند همه در آن بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال
 هیچ متوقعی و منتظرے نماند الا ان یتسع الطرف بعد ذلک و یاخذ بقدر وسعہ شیاناً
 فشیئاً و تا زمان طویل صورت مثالیہ این معنی را در نظر داشت تا یقینے که مصداق
 حاصل آمد بحمد سبحانہ و المنة علی ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعه است که
 شما دیده بودید حصول آنرا بمبالغه و تاکید مسألت مینمودید سبحانہ الحمد و المنة و ام شما
 تمام او یافت و موعود و منجز شد و معهود موفی گشت امیدوار است که تمیل باندازه
 این کمال حاصل آید و دشت و صحرائے آن حد و بوجود شریف شما نور گرد و نوری
 از سرایت حضور صحبت شریف بر هر قوی و ضعیف چه گوید و از استیها و بی

تکلیفها آن عنصر لطیف چه در بیان آورده و از الطاف و اعطاف ایشان که شامل این
 بیچاره دل آواره گشته چه بنگار و و این ذره ناچیز تجدید تو به و انا بت بخدمت این عزیز
 نموده و در هدایت تعلیم و ذکر این طریق علیہ از ایشان اخذ کرده همین صحبت ایشان از
 وضع سپاه بشیوہ ایل خانقاه درآمده و بدلالات و سفارت ایشان باستان بوسی
 حضرت ایشان قدس التدریجہ الاقدس مشرف گردیده و نظرات و عنایات آنحضرت
 بقدر قابلیت خویش رسیده جزاہ اللہ عننا خیر الجزاہ و سلمہ اللہ علی روس الماحبہ و
 امیدوار است کہ بحکم واقعہ صادقه کہ ہم ایشان دیده اند قبول این بزرگان جنب
 قبول او سبحانه و تعالیٰ جمیعہ صلے اللہ علیہ وسلم گرد و آن واقعہ نیست کہ
 سید فرمودند آن سرور علیہ الصلوٰۃ و السلام در سبب جامع برہانپور با خلفا کبار رضی اللہ
 تعالیٰ عنہم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد و بحضرت صدیق اکبر خطاب
 نموده فرمودند ہر کہ مقبول شیخ احمد است مقبول ہاست و مقبول او تعالیٰ او آنکہ
 مرد و شیخ احمد است نیز مرد و دماست و مرد و دحق بل و علامہ شری گفتند چون
 این کلام ازان حضرت شنووم شکر ہاورد لم آمد کہ از مقبولان حضرت ایشانم پس
 مقبول حضرت حق سبحانہ و جبیبہ المطلق ہستم آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ بر ما فی الضمیر
 من مشرف شدہ فرمودند رو و مقبول تو نیز اینچنین است روزی باین حقیر تقریب
 آنکہ آزار و آلام سالکان را موجب کشایش کارست فرمودند شب از صفحہ مسجد
 جامع برہانپور کہ مقدار قامت آدمی ارتفاع و پشت افتادم چنانکہ یک دست من خستہ
 و شکستہ شد اما افتادون بہان بود و ظہور معانہ و مقامی کہ آرزو میکردم بہان و چنان
 ازان افتادون سرور شدم کہ شکرانہ آنرا حلو اچتم و اعتقادم چنان بود کہ ہر کہ ازان حلو
 تناول نماید بہشت رو و نیز روزی باین حقیر تقریب بزرگیہای حضرت
 ایشان قدس التدریجہ کا فرمودند در ان ایام کہ در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقه مراقبه دیدیم که همه کائنات گویا خیمه است افراشته و همه خلایق زیر آن
 بارگاه و متصدیان مهمات کارخانه ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن بارگاه روبرو
 است و آنحضرت از راه آن نگاه می دارند و هر که در زیر آن خیمه است توجه و نظر
 بر آن روزن دارد ایشان باین خلایق اشاره میفرمایند و بآن یک اشاره هر که
 متصدی کاریست معامله خود را از آن یک اشاره فهم میکند و بدان عمل نماید
 و همچنین هر که در زیر آن بارگاه است بهمان یک اشاره معاملات مختلفه و کارها
 متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند و بجزئیات کلیات
 کار و معامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سید افاده نمودند
 که چندین رافقیر میداند که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطیبت رسیده اند
 را رقم این حروف گوید شبی با جمعی از مخلصان سید در خدمت آن بزرگوار
 بمنزل سید از فریدان ایشان میمان شدیم جناب سید میزبان را آکید فرمودند
 که در طعام کمال احتیاط حلقه بجا آورده چنان که بعد از ساعتی شور برخواست
 که بزسه را درین میان بجزی که فرج کردند گرم بسیار و روی افتادند بنوشی
 که در سلسله آن گوشت به استخوان رسیده و عجیب تر آنکه بیج کره به
 گوشتهاست دیگر ذبائح با آنکه نزدیک بود رغبت نمودند سید فرمودند که این
 بزیمه از وجه حلال بوده تحقیق نمایند چون گفتیش نمودند معلوم شد که یکی
 از اشخیان آن برادری که از غلطان قریه بود و آن حیوان را از رعایا گرفته بود و شجانه
 این بار خود فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمان ویرانج نموده اگر چه تحصیل
 علوم ظاهری سید را کمترست اما آنجناب را در ادراک حقایق این طائفه خصوصاً
 علوم حضرت ایشان قدس سزاو حدت بصیرت و حضرت ایشان نیز
 مکرر سیدی را بحدت بصیرت توده اند و در کتب و کثیر البرکات مکاتیب

کثیره در جواب اسوله ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرموده اند که سال
 مخفی از ان مکاتیب بعضی مراتب ضروریه راه را در ضمن دو ازوه پرکته
 نقل ینمایند خوانندگان را مفید آید از اکثر طلاب و ترقیات آنها
 نوشته بودند و تکثیر خوانان بموجب اکثر و اخوانکم فی الدین امیدواریم است
 و کریمه شنیدند عضدک باخیک نیز مویید این معنی است لیکن باید که منظور
 نظر احوال و اعمال خود باشد و بمحوظ سکون و حرکت خود بود و سبب و اکت ترقیات
 مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مستمر شدن در کارخانه مریدان
 پروت انداز این معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان
 را در رنگ شیر و پیر باید دانست چه جای آنکه آنها مفاخرت و سیاهات باید
 کرد که سبب و ازین راه در واژه عجب کشاده گردد و بلکه باز که حکم احیا شنبه سن
 الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
 طالبان موجب غیرت و عبرت بود و باید که قصور اعمال و تم داشتن نیات
 ملازم وقت بود و لسان حال و قال کلمه بل من فرید مرطوب باشد
 لے بر او مکرر بشما گفته که مدار این طریق برود و اصل استقامت بر
 شدت بعدی که بر ترک ادرنی اولی از ادب راضی نباید شد و در سخ
 و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر نبی که بر فیه مجال عمر من
 نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید اگر بغایت
 اندر سببانه این دو اصل استقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
 است سبب پسریده بودند که اسما لی که سببادی تعیینات انبیا
 علیهم الصلوٰة و التسلیات اندر همان هماسه سببادی تعیینات اولیاست
 یا نه و اگر هست فرق چسیت لے عزیز سببادی تعیینات انبیا علیهم الصلوٰة

کلیات آهانت و باوصی تعینات اولیا جزئیات آن آهانت که در
 تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن آهانت همان آهانت
 است که بقید سزاقی و ماخوذ گشته است کالارادة اطلاقه والارادة
 المقیده یعنی و چون اولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰة و التسلیمات
 ترقی واقع میشود و دفع آن قید نموده ملحق خواهد بود این فرق را در بعضی
 مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهد نمود پس عمل آن سر
 علیہ و علی آله الصلوٰة والسلام بر دو نوع است بر سبیل عبادت یا بر طریق
 عرف و عبادت عملی که بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتها منکر می دانیم و
 در منع آن سبب آنست که احداث در دین است و آن مردود است و عملی که
 بنا بر عرف و عبادت است خلاف آن باجیت منکر می دانیم و در منع آن سبب آنست
 نمایم که در دین تعلق ندارد و وجود و عدم آن بنی بر عرف و عبادت است
 نیز درین دولت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است
 و همچنین در یک بلد با اعتبار تفاوت از منته تفاوت عرف واقع است مع
 ذلک رعایت سنت نبوی نیز شمر نتایج است و منتج سعادت است از فرق
 میان حصول وصول سوال کرده بودند که برادر حصول با وجود بعد تصور
 است و وصول متعذر عقار که بصورت مخصوصه تصور می کنیم نمیتوان گفت
 که عقار مدر که حاصل است اما وصول بعینا مستحق نیست زیرا که ظلمت که
 عبارت از ظور شی است در مرتبه ثانیه بنا فی حصول آن شی نیست اما حصول
 شی ظلمت را بر نیاید قافر قاسم شکر این نیست عظمی بکدام زبان بجا آورد
 که حضرت حق سبحانه و تعالی ما فخر ابعاد از تصحیح عقاید موجب اداس
 اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی میهم بسوگ طریق علیہ نقشبندی

شرف ساخت و از مردان و مستجاب این خاندان بزرگ گردانید
 نزد فقیر یک گام در طریق زودن بهتر از هفت گام طرق دیگر است راهی که کمال
 نبوة بطریق تبعیته و وراثت کشاده میشود مخصوص این طریق عالی شان منتها
 این طریق ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند بتدیان و
 متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
 اسید و از انوار مع من احب بشارت نیست دور افتادگان را غائب و غاسورین
 طریق کسی است که داخل این طریق شود و مرادات این طریق نکند و امور محدثه
 درین طریق اختراع نماید و به اعتماد و منامات و وقایع خود یا بجلالت این طریق اقدام
 کند در آنچه بمرتکبات طریق نیست **بک** پرسید چه بود که ذکر نفی و
 اثبات بهتر است یا تلو و تویانماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات و
 رنگ وضو است که شرط نماز است تا طهارت درست نشود و شروع و در نماز
 ممنوع است همچنین تا معامله نفی با انجام نرسد غیر از غیر نفی و واجبات و مسنون
 هر چه کند از عبادات نافله داخل و باطل است اول ازاله مرض خود پایدار که مراد
 بذكر نفی و اثبات است بعد از آن عبادات و حسنات دیگر که در رنگ غزل
 صلاح اند مردان را باید پرداخت پیش از زوال مرض هر غذا که تناول نمایند
 فاسد و مفسد است هر چه گیر و غلظت علت شود و سبب احتیاج کمالات بطل
 این فقیر عبارت از عبادات است که نشان هر شر و نقص است با عکس صورت
 علیه اسماء و صفات الهی جل شانیه که در آن عبادات ظهور یافته اند تا باقی
 آن عبادات در رنگ بیولی اند و آن عکس در رنگ صورت است که در بیولی حال
 گشته است **لشخیص** و نیز عبادات آن عکس ظاهر است و قیام آن عبادات
 بان عدا متمیزه و این چون قیام عرض بجز نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که به بیولی گفته اند از دو مشخص بیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله
 سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانہ بذر و مراقبه بگیرد و وسعت
 قناعت از ماسوا اعراض بیناید آن عکوس صور علمیه سما و صفات و بی جل سلطان
 در بر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات است استیلا و تسلط می یابد
 آن خرب هم الغالبون معامله با انجامیرسد که عدمات که همچون اصل و بیولی بوده است
 مرعوس را جو باستتاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مخفی گردند و غیر از عکوس اصل و
 حصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایا اصول خود نیز از نظر مخفی میگردد
 چه مرایا را از احتفا چاره نبود این مقام مقام فنا می بلند است پس چون انسان
 کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و انزه ظهور عکوس سما و صفات را که مرعوس
 فی الله بوده با انجام رساند شایان آن بیگردد که معشوق با صالتی شایسته غلبت
 بی توهم عالی و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او
 تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
 قوسین حصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلی مقامات
 قاب قوسین است که متعلق بظهور مصلی است بی شایسته غلبی و اگر بعینیت الله سبحانه
 عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
 هیچ نخواهد در نیوقت بفضل خداوندی جل سلطان هم و صفت تمام از نظر او منخیزد
 جز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
 ماند هر چند صفات نبودند و در بحال سر او از بی ظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند
 پس بدانند که هر شی بیابیت خود آن شی شی است از برای ثبوت ثابت همان شی
 را هیچ جعلی غل در کار نیست که ثبوت شی مر نفس خود را ضروریست از آنجا گفته اند که جعل
 و نفس مایات ثابت نیست مایات مجعول نیستند جعلی غل از برای انصاف مایات بوجود

در کارست فعل صباع در اتصاف ثوب است فلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و
 لون را اگر وانند که آن محال است که تحصیل محال است پس محال در نفس شی نشد
 بلکه در اتصاف شی بوجودش پس ثابت شد که شی بهابیت خود شی است که معنی
 در نظر کشنی در ظل شی و عکس بقوه دست که عکس و ظل شی بهابیت ظل شی عکس خود
 فلون عکس نیست بلکه بهابیت اصل خود ظل و عکس گشته است چنانکه بهابیت ندر
 همان بهابیت است که بظن خود را ظهور نمود و است پس اصل اقرب باشد ظل را از
 نفس خود و چه ظل اصل ظل است نه به نفس خود و چون عالم ظل ان عکس افعال واجب
 چنانکه در ظاهر است تا چار افعال که اصول اویند از عالم به عالم اقرب باشند و همچنین
 چون افعال ظل افعال صفات واجب اند و شانها چار صفات به عالم از عالم و از اصول
 عالم که افعال باشد اقرب باشد که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظل افعال حضرت ذات
 اند تا عالم و حضرت ذات چنانکه اصل جمع اصول است لا جرم حضرت ذات
 نیز از عالم از عالم و از افعال و صفات واجب اقرب باشد اینست بیان اقربیت او و تا
 که در حیزه تحریر بیان آمد پس رسید به بودند که چون اشیا ظلی بهابیت خود
 اشیا نباشد بلکه بهابیت اصل بر پا بودند باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو انت اما همان
 اصل باشد این زمان کل بعض صفات که بان اصل نام اند برضمان چون صادق و غیر
 اما اکل و انانام بدانند که ظل فی الحقیقه هر چند اصل خود بر پاست اما بقوت ظلیت
 خود اگر چه در مرتبه حسن و حال بود همیشه بر جاست و احکام ظلیت او را دوام و بقا است
 و فلقم الا به آنکه است و کل آن صفات بر آن ضمان جمله اعتبار ظلیت روست
 و بهر مرتبه از وجود او حکم جاست و هر چه در خدا کم است به خداست جل و علا است
 بدانند که در مراتب عروج تا زمانه که از یکدیگر تمیز اند و از اصیل باصله دیگر رفته
 میشوند آن کمالات داخل و اثره ولایات است و چون این تمیز بر طرفت شود و

و این تفصیل کم کرد و معامله بی جمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات تبت
نبوت بود و در آن مرتبه نیز هر چند وسعت است آن شد و اسع علیهم امان و وسعت
وسعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و که در یاد برین
انتاسن لکن رحمت و بی لئاسن امرنا شد شیخ طاہر لاجوری سلمہ اللہ
تعالیٰ از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاکہ و مجاہد آ
شدیدہ و خداوند کرامات ظاہرہ و خوارق باہرہ و احوال عالیہ و مناقب فاخرہ
و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول فروع
و اصول چون شوق سلوک این راہ گریبان بہت آسختاب گرفت خود را باستان
حضرت ایشان رسانید زیرا کہ فی از غایۃ تشیع جو پاس مر شکری بود کہ در علم
و عمل و کمال متابعت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم گماہ زمان خود باشد و بر ہمہ
ہویدا بود بل شہر من البیضا کہ درین امور سر آمد اولیای وقت خود حضرت ایشان
بودند قدس اللہ سرہ الا قدس پس خدمت شیخ سالما با کسار و ذلت و افتقار تمام
در غلبہ علیہ گذرانید چنانکہ در آن خانقاہ از سالکان این راہ در ظاہر سخا کساری و
بیمقداری شیخ طاہر دیگر می نمی نمود و بسیار بودی کہ از دور ایشان التماس آن ہنرمند
کہ کناس راسخ کنند و تطہیر ظاہرا با و والذرائد و ایضا خدمت و تعلیم و تفہیم صاحبزادہ
کبار سلمہ اللہ سبحانہ بہد طبع و سعی تمام سبذول و شت چنانکہ از زبان مبارک مخدوم
زاوہا مکر ش نمودم کہ فرمودند حقوق حضرت شیخ طاہر بر ما یان نہ القدر است
کہ از عمدہ شکر آن توایم برون آمد خیراہ اللہ عننا خیر الجار و وزی حضرت ایشان
قدس سرہ نیز فرمودند کہ محمدیے را ہم بخوایم بشیخ طاہر بسیاریم کہ چون بود ایشان
از ہیبت الفاس شیخ عالم عامل شو و اما الحال شیخ طاہر را آن دماغ کے ماندہ
باین مولویت رعایت اداب حضرت ایشان و ہیبت آن حضرت القدر

بر شیخ مستوفی بود که بقره کجی چنانکه روزی حضرت ایشان را بنجاب را امر
 بااست کردند و نگارش بگشت و لرزه بر اعضا است او او قنار غایت خشیت
 با وجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قراة در گلویش گره می شد
 لاجرم از برکت این دولت انکسار و ادب و خدایت بل همین نظر اکثر نجابت
 آنحضرت قدس سره را رسید بچانی که رسید اما در غنای راه سلوک گری
 کار بقدر و حکمت ملک البجار اورا بلایه عظمی روی واده بود و بل آن قضیه آنکه
 روزی حضرت ایشان قدس سره از حلقه ذکر بر فاستند و فرمودند که درین
 حلقه دیدم که بر حسین یا ارا لفظ شعی مرقوم است ازین سخن بر همه یاران حبیب عظیم
 ستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام بر خود لرزیدند و ان سخن شیخ طاهر
 بود و مقارن آن کشف و انکشافهای عجیب از شیخ بنظر او آمد پس حضرت ایشان
 که بخور کجینه رحمت رحمن بودند و ما و توجه غایب بر رفع آن بلایه گماشتند تا
 آنکه حضرت حق بجان بعضی کرم خود رسالت ایشان را با جابت رسانید که
 حضرت ایشان خود نیز در نامه اجازة او باین قضیه ایما نمودند و اینها در
 مکتوب بقریب بیان قضای معلق و مبرم اشعار باین امر فرموده بر کاف
 اند پس که چون متوجه رفع این بلایه شدم در لوح مکتوبه و رفع آن را معلق بامر
 ندیدم مبرم دانستم حیرت روی و او چه آثار و اخبار و احوال است معلوم
 و شتم که بر قضای مبرم تغیر و انبوه و درین اثنا آن کلام بلند عوث الانام
 سید عبدالقادر جیلانی قدس سره العالی بیادم آمد که فرموده پس
 را در قضای مبرم تصرف نیست مگر اکتفای چون یک از اولیای ترا
 این دولت میسر بود من نیز اسید وارم و احکام نمودم با جابت رسید و
 معرفت این سر نیز عطا فرموده و انامی که قضای معلق و قسم است معلق

هست که تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلق است که تعلیقش در علم
 است این تخصیص و آنکه شیخ عبدالقادر را در آن تصرف عطا کرده ایم و فعل
 قسم ثانی است لیکن چون بصورت مبرم مناسبت او به مبرم انتهایی حاصل این
 کلامه الشریف و نیز در شیخ ظاهر را در ایام گراما کارا و از غلبه حال بر زبان رفت
 که اگر حضرت ایشان خواهند سلب احوال من نمایند بیشتر نشود و که من فانی
 شده ام و اتفاق این طایفه است که الفانی الایرو این شلیح اورا یکی بسمع
 حضرت ایشان قدس سره رسانید در جلالت رفت سلب احوال او نمودند
 شیخ بیچاره بعد خط ایستادن ای بی آب بر خود می جنبید و جمیع از بزرگان را
 وسیله شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عقوبت بر جرمیه او کشیدند
 و باز به نسبتش رسانیدند با بکلمه بعد القیاد التی شیخ مشارالیه را حضرت ایشان
 قدس الشریف باحوالات علیه نواخته بکلمات تعظیم طریقت در سلسله شریفه
 نقاشیندی سرافراز ساخته بارشاد طلبه بلده لاهور رخصت فرمودند آنگاه از
 طریقه قادریه نیز مجازش گردانیدند شیخ بلده مذکور رفته بارشاد و تربیت طالبان
 پرداخت مجمع را از برکات و افاضات خود بهره ور ساخت این فقرات که
 از عنان او منقول میگردد و بین علو حالات و فور برکات اوست ب منما
 بعرض قدس میرساند چون از ان آستانه علیا متوجه این جانب شدم در هر قدم
 با خود میگفتم که ناوان مقصد خود را پس گذاشته کجا میرم اما از غیب
 کسی میگفت راهی شو با بنگلہ کشان کشان باین شهر آور و مذ در گوشه مسجد
 حیران شستم ناگاه روحانیت حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ ظاهر شد با
 کشت که در پی کارے که فرموده اند باید شد امثال لامره و امر کم چندی را شغول
 ساختم درین میان چون بلند استعداد رسیدم بجز و شغل اوان

در تمام بدش و فتنه نسبت سرایت کرد و سر تا قدم آگاه شد و دیگر طایفان نیز جمعیت و حضور پایدست آوردند بعضی ماسدان سخن را که پیر و سنگیر و بیان مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رقم نمود و اندر میان آورد و بعضی چیزها که دیگران از خود الحاق کرده راه طعن کشودند مولانا حامد آن مکتوب را پیش علامه الانام و لانا عبد السلام بر و مولانا بعد از مطالعه گفتند هیچ شیعه وار و نمایشود و خیل حسن ظن پیدا کردند زبان ماسدان بسته شد پس ماسدان سلامت سگان آن درگاه را از نسبت فریدی مانا فایلان هزار عارست تکلیف که خود را در زمره بندگان آن استان شماریم که هر چه از اینجا است همه خیر محض است و هر چه از اینجا است شر محض پس مایان را بان عتابه علیه چه نسبت لیکن چون از خاک مذلت برده شده اند و بعضی حال امر فرموده گستاخی میرود قبله گاه نسبتهای طریقی ثلاثه جلوه کردند و مشایخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصاً حضرت خواجہ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس اشعانی هم و نیز در حلقه ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت پندین هزار صحابه و مشایخ علیه و علیهم السلام و لجنه آمده مدتی نشستند و نوازشهای نمودند در عشره اعکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمه زهرا علیها و علیها الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و تشریفات نواختند و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طی مقامات کثیره خود را در خدمت روضه منوره حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم یافتیم بعد از آن روضه مبارک را در منزل خود دیدیم بعد از آن بنورس که از آن روضه مقدسه ساطع شد محقق گشت و بحقیقت آن

نیز مشرف ساختند و تکرار اسما میدیدند از آن ظاهر شد که محبت بتمامه از روی
 کار زائل شد و حقیقت وصل عربانی آشکار گشت مکالمه و محاوره نیز
 وقوع یافت بعد از آن اجل و کثرت صرف روی نمود و حالانده وصل مست
 و نه فقد و نه طلب و نه غیر طلب هیچ حکم محکوم علیه نیست نه اشیائاً و نه نفسیاً
 پس مهمل از کثرت تقصیرات خود چه عرض نماید که پایان ندارد و بالین همه
 از اثر عنایات حضرت ایشان احوال تنزاید و متصاعدست قبل ازین هر
 یک از نسبت فلانته سینه نقشبندیه و قاوریه و چشمتیه نوبت نوبت
 روی میدادند اشیائاً به مخلص می شدند گاه غالب و غلبه سبب میزی بودند احوال
 بر سه نسبت یکی شده اند گاهی که یکی بر دیگری غلبه میکند و سیر و نسبت
 نسبت شایع کم شده است مگر اشیائاً چون تربیت حضرت پیر و ستمگر
 بطریق عنف و لطف بوده آثار نیز همچنین مرتب میشود و اتقی در اثنای این
 گرمی ارشاد و هدایت قدامت شیخ از و نور سبب تعین و تفرید دل شیوه پیش
 گرفت که آیندگان کمتر سنجیدمش بار یابند بعد از استماع این سخن و وصول تفریضه و
 حضرت ایشان رضی الله عنه این کتاب خوب بود مرسل در سشتاد و یکم
 سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب محبت
 گشت از خلاوة و التذایران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود
 لے برادر حق سبحانه و تعالی شمار این منصب کرامت فرموده است
 شکر این نعمت دایره چه هم اوانمایند و محافظت کنند که امری صا و نشود
 که باعث نضرة خلق گردد که آن مناسب حال ملائطیه است که شیخی و دعوة
 کار ندارد بلکه مقام ملاست نقیض مقام شیخی است مبادالین دو مقام را
 قاطب نمایند و در عین شیخی از روی ملاست کنند که ظلم است و در نظر مردمان

خود را تحمل دارد و در اختلاط و مولد است با ستر شدن افراط نه نماید که باعث
استخفاف است که منافعی افاده و استفاد ه است و در محافظت حد و در شرعی نیک
رعایت نمایند و اما ممکن عمل بر خصت تجویز نکنید که هم منافعی این طریقه علیست و
هم مناقض و عوالت متابعت سنت سنیہ عزیزی فرموده است که ریاء العارین
غیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است
بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا
اعمال عارفان اسباب تقلید است و طالبان را و ایتان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بان اقتدا نمایند این
ریا عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که نفع خود باشد ازینجا کسی گمان نکند
که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را عمل احتیاج
نیست عیاد باشد بچانه این خود عین کاد و زندقمه است بلکه عارفان در ایتان
اعمال بسا از طالبان برابرند و ایتان اعمال بچس را استغنائیست غایتی البتہ
در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مر بود تقلید است نیز ملحوظ است
و بان اعتبار آنرا می نامند با جمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر
خلایق درین آوان هنگام طلب اندک اسے بوقوع نیاید که منافعی آن مقام
باشد و جمال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانہ و تعالی استقامت
طلبند دیگر از حصول نسبتهای شاخ نوشته بودند وجه آنرا مکرر بشما
بالمشافه گفته شده است ما و رای آن چیزی نفهمد که در آن خیرت نیست
زیاده چه نویسد و السلام چون این تربیت نامه رحمت شما به با جناب سید
عریضہ بان حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبله هر دو جهانے
سلامت چنانچه سید عصفور و بان و کرده بفرماید و فغان فلفظ روانه میباشد

حال این حقیر نسبت بان درگاه همین سستی امداد آنحضرت جاسی فقیر خزانة
 خسارت و ضلالت نیست هر حال که در معرض عرض می آرد شمه ایست از ثبات
 قبولیت آن درگاه و گرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمی چه مناسبت
 اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلی الله علیه وسلم میسر نیست مع
 قطع النظر عن المشیخته والملازمة همه را امرزاید را اتباع میداوند و در خود مسلخ
 این کار یعنی شیخت نمی بیند غریب و مسکین افتاد و بعد بنی نذا و بعیشی آخر
 حقیقت حال فقرست آنهی با بیکلمه شیخ در بلده لاهور تا امر وزیر اقا و طلبه علوم
 دینی و افاضه سالکان براه یقین مشتغل است و در تشریح و اتباع و تبیل و انقطاع
 و فقر و قناعت و انکسار و سکنت و حیدر زمان هیچ یک از اهل دنیا آشنائی نمی
 نماید فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب طلال خود کفاف میسازد و دیگر اند
 اهل توفیق و صلاح اگر چیزی می آورد می گرفت از همه زبیده است و پای
 همت در دامن غرلت کشیده در هر سال چندین بار پیاده و با جمعی از درویشان
 خرقه پوش زکوة و عصا بر کف و روبرو ووش از لاهور بقصد زیارت حضرت
 ایشان آمده چند روز در خدمت شریف گذرانیده مرخص میشد در ایامی که حضرت
 ایشان قدس سره در لاهور تشریف داشتند روزی سواره از پیش زاد پیش میرو
 نمودند و را قم نیز در عثمان بود شیخ مشا از السیه خبر یافت همچنان با طاقیه و ازار در عثمان
 آن شاه سوار شافت حضرت ایشان تبسم گشته شیخ را بزا و پیش اشاره نموده
 این مصرع خواندند مع آنجا که نسیم رسد یا صبا وز و پد و شیخ را رخصت فرموده در
 غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایه افادت و افاضت او بر مفاوق
 غلامبند و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگ زادها
 هند و ستمانست در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس سره العزیز

توضیح و تلمیح میخواند اما پدر و ایشان اعتقادی نداشت بل با قاسم صلوة مفروضه نیز نمی
 پرداخت از زبان شیخ مشارالیه شنیدم که گفت همدران سال که در خدمت حضرت
 ایشان تحصیل علوم مشغول بودم مرا یکی از جوانان صاحب جمال تعلقه بود و میان
 درس و سبق و علم می طلبید که کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظاره و مطالعه در حق رو
 او رسم در اثنا از من حضرت ایشان فرمودند که فلان نماز باید گذار و واجبات
 شرعیہ احترام باید نمود که ارتکاب اعمال سیئه و حصول علم ظاہر نیز شرم بے
 برکتی است گفتم از بسیار مردم این نصیح شنیده ام اگر جذبے فرمایند و کرستی
 نمایند که بوسیله آن در زمره صالحی اورا می شاید و اگر نه از نصیحت کاسے نکشاید ایشان
 خطه خاموش گشته فرمودند فرما این بیت پیش بابا تا چه رود بد اتفاقا فرود
 موعود آن برنا که مرا شوق دل بستگی بود بخامه من آمد مراد دل ندا که از صحبت او
 بخدست ایشان شوم بعد از دو سه روز بهلا زست رسیدم فرمودند خوب نکرده
 که خلافت وعده کردی اکنون که آمدیم مبارک است برو و وضو کرده دو گانه
 او انموده بیاجنان کردم مرا بخلوتے پر وند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
 چنانکه از دست و پیچوسی بر خاک افتادم و همچنان مرا برداشته بخانه من بردند
 بعد از یک روز بافاقت آمد پس ازان و لم ازان گرفتاری و از همه تعلقها
 سرود شده بود و ملازم خدمت لازم السعادة شدیم و بین نظر کمپیا اثر بر
 خور از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انہی باجماع مشارالیه سالها
 دران آستان گذرانند دید آنچه دیدتا آنکه حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم
 طریقت داده او در بلده سہارن پور کہ وطن بالوف او بود رفتہ بارشاد
 ہایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلده اگر کہ آن بلده از خلفا
 این سلسلہ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام بتقاضی طبع

تمای ذبی امر از آنخانه بکشیج آنجا رسید و قبول عظیم یافت فیوض برکات کثیره
 بندگان آن دیار از اغتیا و فقر رسید و مجلسها گرم شد و ریولا ابلیس بیج تبلیسی بعضی
 عوارض مخطور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه
 اصلاح بعضی امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
 حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد از آن بخدمت عالی مستعد گشت و در وقت
 که خاطر خاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر گرانست بعضی رسانید که باز توجه
 و از مخالفت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف گشت فرمودند
 که وقت همان بود حالا اگر رفتی تو دانی و با اختیار تست شیخ با اضطراب متوجه
 و از مخالفت شد باسید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است صفا شود چون
 رسید در اول آن مقام گریها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر
 و از الایاره بود و مجمع عسکریان بنگام طلب دور از خلاص و ادب از آن گروه
 جمعی که بخدمت رسیدند با آنها نصح خشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات
 بن خویش بر زبان آورد بلکه بعضی وقایع و کشوف که اظهار آنها ایقاف فتنه مینمود
 بگوش منکران رسانید تا بجای رسید که در آن شهر بودن نتوانست بلکه آن
 شور و شهر پیروز گوار او قدس التدریسه العریضه سرین نمود و سلطان آنوقت
 که باین طایفه بی مناسبتی تمام داشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا
 نمود و مجلس فرمود اگر چه بعد از آن سلطان ازین امر نادم و پشیمان شد و عذرها
 خواست اما ویرالین سودا و ب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش پیدا
 شد و بعضی دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و
 خودش بضعفها از مملکت مبتلا گشت تا بهمان رفت بعد از آن قضیه مذکوره
 شیخ براج الدین بوطن نمود و سهمارن پور رجعت نمود و اما امروز آنجا است گوشه